**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هشتاد و سوم\_ 18 اسفند 1399**

**[ادامۀ تبیین کلام آیت الله سیستانی در رأی سوم]**

**[دو قسم تقسیم در تکلیف]**

مقدمةً به این مطلب اشاره کنم که ما در بحث تکلیف با دو قسم، تقسیم روبرو هستیم، یکی تقسیمات سابقۀ علی التکلیف. دوم تقسیمات لاحقۀ بر تکلیف.

مقصود از تقسیمات سابقۀ بر تکلیف این است که پیش از آن که تکلیف متوجه انسان شود، این تقسیم قابل تصور است. این که من قادر باشم، بر استحلال به جهت قوت دید، یا عاجز باشم از استحلال به جهت ضعف دید، این قدرت من و یا عجز من پیش از آن که تکلیفی بیاید قابل تصور است چون من یا دارای قوۀ بینایی هستم یا عاجز هستم، چه تکلیفی باشد، چه تکلیفی نباشد.

اما تقسیمات لاحقۀ بر تکلیف آنجاست که حکمی را فعلی فرض کنیم بعد نسبت به آن حکم مثلا بگوییم این حکم فعلی منجز است یا غیر منجز. تقسیم حکم به منجز و غیرم نجز پس از آن تصور دارد که شما حکم فعلی داشته باشید.

مثال مورد نظر ما در این قسم علم به حکم و جهل به حکم است، علم به حکم و جهل به حکم از انقسامات لاحقه به تکلف است و نیز قصد امتثال و عدم قصد امتثال این هم متوقف بر این است که شما یک حکمی را تصور کنید، بعد بگویید آیا این حکم در انجامش قصد امتثال نیاز است یا نیاز نیست.

حال که معلوم شد انقساماتی داریم سابق بر تکلیف و حکم و انقساماتی درایم لاحق بر تکلیف و حکم و مثال انقسام سابق بر حکم، قدرت و عجز بر ایجاد متعلق بود، عرض می کنیم چون این گونه اقسامات مربوط می شود به پیش از آمدن حکم، وقتی حکم بیاید، باید طبیعتاً یا نسبت به این دو قسم، مطلق باشد، یا نسبت به این دو تقسیم یا این دو قید به یکی از این دو، مقید باشد، و نمی شود حکم نسبت انقسامات سابق علی الحکم مهمل باشد. قدرت و عجز نسبت به متعلق را در نظر بگیرید، حکم باید یا نسبت به این دو مطلق باشد، یا نسبت به یکی مقید باشد، نمی توان حکم را مقید کرد به عاجز، این که قطعا باطل است، اهمال هم که باطل است، بخواهیم حکم را مطلق بگیریم، هم شامل عاجز و هم شامل قادر، این هم تکلیف به محال است. بنابراین یک شق باقی می ماند و آن این که حکم مقید به قادر باشد، پس قدرت در ایجاد متعلق، مؤثر است در مرحلۀ جعل و انشاء، چون اگر این قدرت نباشد، اساساً این جعل بی معنا است، هم عقلا و هم نقلا با توجه به آیات و روایات، نمی توان حکم را، تکلیف را مطلق گرفت نسبت به قادر و عاجز، چنان که نمی توان مقید به عاجز کرد چون می شود تکلیف به محال. بلکه محقق نائینی در این جا سخنی کاملا صحیح دارد و آن این که حکم را مطلق بیان کردن، انشاء کردن، مطلق نسبت به قادر و عاجز، خود این اطلاق در انشاء محال است، نه این که تکلیف به محال باشد، خودش محال است **لانّ حقیقة التکلیف عبارةٌ عن الأنشاء لغایة ایجاد الداعی و المحرک الی الفعل أو الترک فی نفس المکلف، فلا یتحقق التکلیف الحقیقی من المولا الحکیم بالنسبة الی العاجز**.

مگر نه این است که تکلیف برای این است که من انگیزه پیدا کنم بر انجام یک فعل، اگر تکلیف من وجوبی است، مگر نه این است که اگر به من گفت انجام نده این برای ایجاد داعی و انگیزۀ ترک است در نفس من که مکلف هستم، امر و نهی برای ایجاد داعی و محرک الی الفعل او الترک فی نفس المکلف است، حال چطور وقتی مولا من را عاجز می بیند، در نفس من ایجاد انگیزه کند؟

اساسا اطلاق تکلیف بالنسبة العاجز خودش محال است، نه این که تکلیف به محال باشد. محال است حکیم بخواهد در وجود کسی که محال انگیزه داشتن او، محال است ایجاد داعی در او، ایجاد داعی کند، بنابراین در انقسامات سابق بر تکلیف، مثل قدرت و عجز از ایجاد متعلق، اگر قدرت نبود، انشاء و جعل بی معناست و نمی توان حکم را در مرحلۀ جعل مطلق دانست، قصور قدرت به معنای اول که قدرت نسبت به ایجاد متعلق است، مؤثر است فی مرحلۀ الجعل، اما در انقسامات لاحقة بر تکلیف چه باید گفت؟ قدرت به معنای دوم که از آن به قدرت تامه یاد کردیم، قدرت بر جمع بین متعلق یک تکلیفین است، نه قدرت بر الف به تنهایی، قدرت بر باء به تنهایی، بلکه قدرت بر الف و باءرا جمع کردن، چه وقت می توان گفت که من قدرت دارم بین الف و باء جمع کنم، یا عاجز هستم از جمع بین این دو، وقتی دو حکم موجود باشد، فعلی هم باشد، معلوم هم برای من باشد، آن جاست که می گوییم آیا تو نسبت به جمع بین این دو حکم عاجزی یا قادری؟ قدرت بر ایجاد متعلق شد جز انقسامات اولیه و سابق بر تکلیف، قدرت بر جمع بین دو تکلیف می شود جزء انقسامات لاحقۀ بر تکلیف.

حال سوال: آیا می توان از نظر عقلائی و عرفی حکم را مقید به قدرت تامه کرد، یعنی آیا نبود قدرت تامه می تواند در مرحلۀ جعل تأثیر کند، به عبارت ساده آیا عرف می پذیرد که من بگویم "صل" اگر قدرت بر ضد نماز اعنی "الازالة" نشدی، "ازل النجاسة عن المسجد" در همان مرحله جعل، اگر مشغول ضدی به نام نماز نشدی؟

جواب این است که عرف **لا یساعد علی تقیید الحکم بما هو متاخرٌ رتبتاً عن نفس الحکم**.

اگر چه در این که عقلا جایز است یا نه، بحث است اما از نظر عقلائی، حکمی را مقید کردن به چیزی که از آن تأخر رتبی دارد و آن جمع بین التکلیفین است، عرف تقیید حکم را به انقسامات ثانویه نمی پذیرد، تقیید حکم نسبت به انقسامات اولیه مانعی نداشت، اما تقیید حکم نسبت به انقسامات ثانویه اگر هم عقلا محال نباشد، عرف و عقلاء نظر مساعدی راجع به آن ندارند.

این توضیح فرمایش ایشان الی هنا که نتیجه­اش این شد که قدرت به معنای اول در مرحلۀ جعل مؤثر است، چرا؟ چون جزء انقسامات اولیه است، قدرت به معنای سوم که قدرت بر موافقت قطعیه است. به تعبیر حضرت آقای سیستانی گاهی انسان می­تواند موافقت قطعیه کند، گاهی نمی تواند، این قدرت، این قصور قدرت مربوط به مرحلۀ تنجز است و قصور قدرت به معنای دوم که قدرت در جمع بین دو تکلیف است، مربوط به مرحلۀ جعل نیست، حال باید به کجا کشاندش و به کدام مرحلۀ برد؟ ان شاء الله در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .